



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



سید حیدر
بستر پیدایش
بائیت و بهائیت

عزالدین رضائزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخیه بستر پیدایش بابیت و بهائیت

نویسنده:

عزالدین رضانژاد

ناشر چاپی:

نشریه انتظار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	شیخیه بستر پیدایش بابت و بهائیت
۷	مشخصات کتاب
۷	یادآوری
۷	شیخیه
۸	شیخ احمد احسائی
۸	اشاره
۸	دوران کودکی
۸	دوران تحصیل و رؤیاهای احسائی
۹	سفرهای گوناگون و پی‌درپی
۹	مقام علمی و اجازه‌ی روایت
۱۰	شاگردان و دریافت کنندگان اجازه از احسائی
۱۰	انتقاد و تکفیر احسائی
۱۱	انحرافات عقیدتی شیخیه
۱۱	جایگاه امام در آفرینش
۱۲	نقد و بررسی
۱۳	تفویض و معانی مختلف آن
۱۳	اشاره
۱۳	تفویض در امر دین
۱۳	تفویض اداره‌ی جامعه
۱۳	تفویض بیان علوم و احکام
۱۳	تفویض در کیفیت حکم
۱۴	تفویض در بخشش

۱۴	تفویض در آفرینش
۱۴	فرقه‌شناسی «مفوضه»
۱۵	نتیجه
۱۵	مفوضه از دیدگاه پیشوایان معصوم
۱۶	عقاید و آرای احسائی
۱۶	اشاره
۱۷	معاد جسمانی
۱۸	کالبد پیامبر و امامان در قبر
۱۸	معراج پیامبر
۱۸	زندگی و غیبت امام زمان
۱۹	داوری پایانی
۱۹	سید کاظم رشتی جانشین احسائی
۲۰	شخصیت ابهام‌آمیز سید کاظم رشتی
۲۰	بدعت رکن رابع
۲۱	پاورقی
۲۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

شیخیه بستر پیدایش بابت و بهائیت

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۱-۲۸۶۱۴

سرشناسه : رضائزاد، عزالدین

عنوان و نام پدیدآور : شیخیه بستر پیدایش بابت و بهائیت / رضائزاد، عزالدین

منشا مقاله : ، انتظار، ش ۳، (بهار ۱۳۸۱): ص ۲۲۷ - ۲۴۷.

توصیفگر : شیخیه

توصیفگر : بهائیت

توصیفگر : امامت

توصیفگر : آفرینش

توصیفگر : احساسی، احمد بن زین الدین

توصیفگر : غلاه

توصیفگر : مفوضه

توصیفگر : بایبه

یادآوری

در بخش فرقه‌شناسی این فصلنامه با موضوع «مهدویت و فرقه‌های انحرافی» دو مقاله در شماره‌های ۱ و ۲ آمده است. هر دو مقاله، با نگاهی خاص به بررسی فرقه‌ی «شیخیه» پرداخته‌اند و در باب پیدایش این فرقه، رهبر و ویژگی‌های وی، موضع‌گیری عالمان نسبت به آنان و در نهایت بررسی و نقد عقاید پایه‌گذار «شیخیه» مطالبی آورده شد. اینک سلسله‌مقالاتی که با این قلم (به توفیق الهی) منتشر خواهد شد، در خصوص فرقه‌ی منحرف و ضالهی «بهائیت» است؛ و لیکن بیش از پرداختن به آن، لازم است ریشه‌های فکری‌ای که به «بابت» و «بهائیت» ختم شد، نقد و بررسی گردد تا خوانندگان با بصیرت بیشتر، درصدد کشف چگونگی راه‌یابی انحراف در میان افراد و گروه‌ها برآیند. از این رو، اینک با بسط بیشتری از «شیخیه» و «افکار و اعتقادات آنان» سخن خواهیم گفت تا جریان شکل‌گیری فرقه‌ی ضالهی «بابت» و «بهائیت» به درستی ترسیم کرده، به نقد و بررسی عقاید آنان پردازیم.

شیخیه

فرقه‌ی شیخیه، بر اساس تعالیم عالم شیعی، شیخ احمد احسائی، در نیمه‌ی اول قرن سیزدهم به وجود آمد. پیروان این فرقه مجموعاً از مردم بصره، حله، کربلا، قطیف، بحرین و بعضی از شهرهای ایران بودند. [۱]. اساس این مذهب مبتنی بر ترکیب «تعبیرات فلسفی قدیم» متأثر از آثار سهروردی با اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله است. [۲] آموزه‌های ویژه بنیانگذار این فرقه، غیر از آن که مایه‌ی انشعاب داخلی فرقه شد؛ زمینه‌ساز پیدایش دو فرقه‌ی منحرف «بابت» و «بهائیت» نیز گردید. نام دیگر این گروه «کشفیه» است. کشفیه، کنایه از کشف و الهامی است که رهبران این فرقه، برای خود قائل بودند. مدعی جانشینی شیخ، فردی به نام «سید کاظم رشتی» بود. وی در خصوص نام‌گذاری شیخیه به «کشفیه» می‌نویسد: «خداوند سبحان حجاب جهل و کوری دین را از

بصیرت‌ها و چشم‌های ایشان برداشته و ظلمت شک و ریب را از قلوب به ضمایر آن‌ها برطرف کرده است». [۳]. این فرقه به «پایین سری» - در مقابل «بالا سری» - نیز نامیده شده است. علت نام‌گذاری آن ممنوع دانستن زیارت و اقامه‌ی نماز در بالاسر قبر امام معصوم علیه‌السلام است که مخالفان، آنان را «پایین سری» می‌خواندند.

شیخ احمد احسائی

اشاره

شناخت شیخیه، با شناسایی «شیخ احمد» گره خورده است؛ چه این که شیخیه، به او منسوب‌اند و اساس تعالیم خود را از او گرفته‌اند. مشرب و سیره‌ی شیخ احمد، دامنه‌ی تأثیر او را به پس از حیاتش رسانده، و تحولاتی را در تاریخ امامیه - از قرن سیزده به بعد - به بار آورده است. از این رو، دانستن شرح حال او [۴] و ذکر ویژگی‌های علمی و عملی وی، ضرورت دارد. شیخ احمد، مشهور به «احسائی»؛ فرزند زین‌الدین بن ابراهیم است که در رجب ۱۱۶۶ به دنیا آمد و در ذیقعدی سال ۱۲۴۱ به دیار باقی شتافت. وی را «عالم»، «حکیم» و «فقیه» نام‌داری خوانده‌اند که با اظهار بعضی از عقاید و برداشت‌های فلسفی - عرفانی، مخالفت عده‌ای از فقیهان و متکلمان را برانگیخت تا جایی که برخی به «کفر» او شهادت دادند. زادگاه شیخ احمد احسائی، روستای «مطیرفی» واقع در منطقه‌ی «احساء» در شرق عربستان است. به گفته‌ی احسائی، سابقه‌ی تشیع در نیاکان وی، به جد چهارم او «داغر» باز می‌گردد. «داغر»، نخستین کس از خاندان او بود که بادیه‌نشینی را رها کرد و در «مطیرفی» اقامت گزید. [۵] وی پس از مهاجرت، به تشیع گروید و نسل او همگی بر این مذهب بودند.

دوران کودکی

شیخ احمد احسائی، در ذکر وقایع دوران کودکی خود، از چند حادثه‌ی طبیعی و سیاسی یاد می‌کند که در سرزمینشان رخ داده و او را سخت به اندیشه در ناپایداری دنیا، وا داشته بود. [۶]. خاندان او، مانند دیگر مردم دیارشان، به سب دوری از شهر و نداشتن فردی عالم در میان خود، از معرفت احکام دین بی‌بهره بودند. او خود می‌گوید: «اهل منطقه‌ی ما به غفلت گرد هم می‌آمدند و به لهو و طرب سرگرم می‌شدند و من در عین خردسالی، به سیره‌ی آنان دلبستگی زیادی داشتم؛ تا آن که خداوند خواست که مرا از حالات رهایی بخشد» [۷].

دوران تحصیل و رؤیاهای احسائی

روزی یکی از خویشاوندان شیخ احمد، نزد او از علم نحو نام برد و گفت: کسی که «نحو» نداند به معرفت شعر راه نمی‌یابد. این سخن، شوق آموختن را در وی برانگیخت. پدرش از عزم او آگاه شد، وی را به روستای «قرین» در (یک فرسنگی زادگاهش) نزد یکی از خویشاوندان (به نام شیخ محمد بن شیخ محسن) فرستاد و احسائی، مقدمات ادبیات عرب را، از او فرا گرفت. شیخ احمد، از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می‌کند که در آن، شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه‌ی قرآن به او ارائه کرده بود: «این رؤیا، مرا از دنیا و آن درسی که می‌خواندم، روی گردان ساخت. از زبان هیچ بزرگی که به مجلس او می‌رفتم، نظیر سخنان آن مرد را نشنیده بودم و از آن پس تنها تم، در میان مردم بود». [۸]. این حالت، سرآغاز تحولی معنوی، در زندگی احسائی بود که رؤیاهای الهام بخش دیگری را در پی آورد! او یک سلسله از این رؤیاها را برای فرزندش، بازگو کرده است: «پس از آن که به دلالت یکی از رؤیاها، به عبادت و اندیشه بسیار پرداخته است، پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام دریافت می‌داشته و در

بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخ‌ها با احادیثی پی می‌برده است».[۹]. گزارش احساسی، جنبه‌های بارزی از مشرب او را نشان می‌دهد که نوعی گرایش به «باطن شریعت» و تأکید بر مرتبه‌ی «قدس امام» است. همین گرایش، موجب برداشت ویژه‌ی او، نسبت به بعضی از مفاهیم دینی گردیده، وی حتی پای استدلال را بست و بدون اقامه‌ی دلیل، ادعاهای خویش را نشر داد؛ چنان که در هنگام مباحث علمی، هرگاه بر آرای وی ایرادی وارد می‌شد، می‌گفت: «در طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال...».[۱۰]. بدیهی است که چنین طرز تلقی، خطرناک بوده و جایگاهی در ارائه‌ی نظریات علمی نخواهد داشت و چه بسا سر از شرک و کفر در آورد. به عنوان مثال، حکیم متأله حاجی سبزواری در حواشی بحث «اصالت وجود» می‌نویسد: «از معاصران ما، برخی قواعد حکمت را قبول ندارند و به «اصالت وجود و ماهیت» قائل شدند و در بعضی از تألیفات آورده‌اند: «وجود»، منشأ کارهای خیر و «ماهیت»، منشأ کارهای شر است و همه‌ی این آثار، اصیل‌اند. پس منشأ صدور آن‌ها، به طریق اولی اصیل خواهد بود؛ در حالی که شر، عدم ملکه است و علة‌العدم، عدم و ماهیت اعتباری را تولید می‌کند». علامه حسن زاده‌ی آملی در تعلیقه بر این سخن، آورده است: «شیخ احمد احساسی که قائل به اصالت وجود و ماهیت است و قواعد فلسفی را معتبر نمی‌داند، بدون آنکه متوجه باشد، در گرداب ثنویت افتاده است که قائل به یزدان و اهریمن هستند و سهمی از توحید ندارند...».[۱۱].

سفرهای گوناگون و پی‌درپی

احساسی، در پی شیوع بیماری طاعون، در عراق، به وطنش (احساء) بازگشت و پس از اقامتی چهار ساله، در سال ۱۲۱۲ ه ق رهسپار عتبات شد. در بازگشت، بعد از مدتی اقامت در بصره، به «ذورق» در نزدیکی بصره رفت و تا سال ۱۲۱۶ ه ق در آن جا ماند. پس از آن نیز تا ۱۲۲۱ ه ق چندین بار به طور موقت در بصره و روستاهای اطراف آن اقامت داشت. در این سال به عتبات رفت و از آن جا عازم زیارت مشهد رضوی شد و بین راه، در یزد توقفی کرد. اهل یزد، از او استقبال گرمی به عمل آوردند و وی به اصرار ایشان، پس از بازگشت از مشهد، در یزد مقیم شد.[۱۲]. در این زمان که آوازه‌ی احساسی در ایران پیچیده بود، فتحعلی شاه قاجار، [۱۳] باب نامه‌نگاری را با او گشود و از وی برای ملاقات در تهران، دعوت به عمل آورد.[۱۴] احساسی برای آن که دعوت شاه را نپذیرد، بهانه می‌آورد تا آن که شاه در نامه‌ی دیگر، بدو نوشت که آمدنش به یزد با قشون بسیار، تهدیدی برای ارزاق مردم آن جا خواهد بود و بار دیگر خواستار آمدن احساسی به تهران شد. وی بالاخره به تهران رفت ولی اصرار شاه را مبنی بر مقیم شدن در تهران نپذیرفت و در سال ۱۲۲۳ ه ق به همراه خانواده‌اش به یزد بازگشت. احساسی در سال ۱۲۲۹ ه ق در راه زیارت عتبات، به کرمانشاه وارد شد و با استقبال مردم و شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه (حاکم کرمانشاه) روبه‌رو گشت. حاکم اصرار به ملاقات وی، در کرمانشاه داشت و با تعهدی که در مورد تدارک سفر هر ساله‌ی او به عتبات داد، وی را به اقامت راضی کرد. این اقامت در کرمانشاه - به جز سفری دو ساله به حج و عتبات - حدود ده سال به طول کشید. سپس به مشهد، یزد، اصفهان و کرمانشاه رفت و پس از یک سال اقامت در کرمانشاه، رهسپار عتبات شد و چندی بعد آن جا را نیز به عزم مکه ترک کرد؛ اما در دو منزلی مدینه، در گذشت و در قبرستان بقیع، دفن گردید.[۱۵].

مقام علمی و اجازه‌ی روایت

شیخ احمد تا بیست سالگی در «احساء» علوم دینی متداول را فرا گرفت؛ اما جز درس آغازین او، از زندگی تحصیلی وی چیزی در دسترس نیست، لذا برخی بر این عقیده‌اند: وی در مراحل بعد، استاد خاصی نداشت و استفاده‌های او، مجالس درس عالمان، تحصیل به معنای متعارف نبود. به ویژه آن که او در جایی از آثارش، به کسی که به عنوان استاد، استناد نکرده است.[۱۶]. البته مهاجرت او به کربلا و نجف و حضور در درس استادان بزرگ و کسب اجازه‌ی روایت، نشان‌گر حضور تحصیلی او است؛ گرچه مدت آن کم

بوده است. احساسی در سال ۱۱۸۶ ه ق، مقارن با آشوب‌های ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم سعودی به «احساء»، به کربلا و نجف مهاجرت کرد و درس عالمانی چون سید مهدی بحرالعلوم و آقا محمد باقر وحید بهبهانی، حضور یافت و مورد توجه آنان قرار گرفت. وی در مدت اقامت در عتبات، اجازه‌های متعدد روایی، از مشاهیر عالمان دریافت کرد. حسین علی محفوظ مجموعه‌ای از این اجازه‌ها را - که حاوی آگاهی‌های سودمند رجالی است - جداگانه انتشار داده است. یکی از کسانی که به احساسی، اجازه‌ی روایت داده است، شیخ جعفر کاشف الغطا است. او بر اساس دو اثری که از احساسی، در فقه و عقاید دیده بود، مقام علمی وی را در اجازه‌اش ستوده است. [۱۷]. دیگر مشایخ اجازه‌ی احساسی عبارت‌اند از: سید مهدی بحرالعلوم، میرزا محمد مهدی شهرستانی، آقا سید علی طباطبایی (معروف به صاحب ریاض)، شیخ احمد بحرانی دهستانی، شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء، شیخ حسین آل عصفور و برادر او شیخ احمد. [۱۸]. از آثار به جای مانده‌ی احساسی، بر می‌آید که وی علاوه بر فقه و دیگر علوم دینی متداول، در فلسفه تبحر داشته و به دانش‌های گوناگون، مانند ریاضیات، طبیعیات قدیم و علوم غریبه، (علم حروف، اعداد و طلسمات) نیز آگاه بوده است. تعابیری که مشایخ اجازه‌اش، درباره‌ی او به کار برده‌اند، از دانش گسترده‌ی وی در فقه و حدیث، حکایت می‌کند.

شاگردان و دریافت‌کنندگان اجازه از احساسی

برای شناخت فرقه‌ی شیخیه و انشعاب‌های به وجود آمده در آن، آشنایی با شاگردان احساسی ضروری است. البته ما در این جا درصدد بر شمردن همه‌ی شاگردان وی نیستیم؛ چنانکه در صدد بیان همه‌ی اساتید وی نبودیم. احساسی، شاگردان بسیار داشت که از میان ایشان، سید کاظم رشتی (۱۲۵۹ - ۱۲۱۲ ه ق) پس از وفات احساسی در بسط و ترویج افکار او، کوشید و در حکم جانشین وی بود. [۱۹]. دیگر شاگرد او، میرزا حسن گوهر، نیز مشرب وی را داشت و احساسی، پاسخ برخی از نامه‌ها را بدو واگذار می‌کرد. [۲۰] برخی دیگر از افرادی که از احساسی، اجازه دریافت داشته‌اند، عبارت بودند از: - شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر؛ [۲۱]. - حاج محمد ابراهیم کلباسی؛ [۲۲]. - میرزا محمد تقی نوری [۲۳]. - شیخ اسدالله کاظمی شوشتری - ملا علی برغانی؛ [۲۴]. - آقا رجعلی یزدی؛ [۲۵]. - ملا علی بن آقا عبدالله سمنانی. - علی بن درویش کاظمی [۲۶]. - محمد تقی فرزند احساسی؛ - علی تقی فرزند احساسی؛ [۲۷]. و دیگران. [۲۸].

انتقاد و تکفیر احساسی

شیخ احمد احساسی، هر چند به وارسنگی و تلاش در عبادات و ریاضت‌های شرعی، ستوده شده و به برخورداری از علوم مختلف و تربیت شاگردانی چند شهرت یافته بود؛ لکن آراء و نظریاتش، مصون از خطا و اشتباه نبود و گاهی برخی از عالمان و اندیشمندان معروف آن عصر، با انتقاد جدی از اندیشه‌ها و لغزش‌های وی، او را «غالی»، «منحرف» و حتی «کافر» می‌خواندند. احساسی خود می‌گوید: «محمد بن حسین آل عصفور بحرانی - که پدرش از مشایخ اجازه‌ی او بوده است - در بحثی رویارو، بر وی انکار آورد.» [۲۹]. نخستین مخالف آشکار با احساسی، از جانب محمد تقی برغانی، از عالمان با نفوذ قزوین صورت گرفت. زمان این رویداد به سال‌های آخر زندگی احساسی باز می‌گردد، وی در زمانی که از کرمانشاه عازم مشهد بود، (سال ۱۲۳۷ ه ق) گویا در میانه‌ی راه، چندی در قزوین توقف داشت. مفصل‌ترین گزارش در این باره در قصص العلماء تنکابنی نگارش یافته است: «برغانی در آغاز، مانند دیگر بزرگان قزوین، حرمت احساسی را نگاه می‌داشت، اما در مجلسی که احساسی به بازدید او رفته بود، از روی آگاهی، عقیده‌ی خاص وی را در باب «معاد جسمانی» جویا شد. پس از شنیدن پاسخ به وی اعتراض کرد و آن مجلس با جدال اطرافیان، به پایان رسید. این رویارویی به میان مردم کشیده شد و جمعی از عالمان، از احساسی کناره جستند. رکن الدوله، علینقی میرزا، حاکم

قزوین، محفلی برای آشتی عالمان، با حضور آن دو ترتیب داد، اما این بار گفت‌وگو، به تکفیر احساسی از جانب برغانی انجامید و انتشار این تکفیر، توقف بیشتر احساسی را در شهر، دشوار ساخت». [۳۰]. احساسی پس از ترک قزوین، در سفرهایش به مشهد، یزد و اصفهان - با همه‌ی معارضه‌هایی که علیه او شد - کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود. اما تلاش برغانی در تأکید بر تکفیر او و نامه‌هایی که در این باره نوشت، از عواملی بود که عرصه را بر احساسی، در واپسین سفرش به کربلا- تنگ کرد و او را از نیت ماندگار شدن در آن جا، منصرف ساخت. خاصه آن که در این میان گروهی نیز عقاید غلوآمیزی، به وی نسبت دادند و در تحریک عالمان کربلا و سران دولت عثمانی کوشیدند. حکم تکفیر شیخ، در میان عوام و خواص، در شهرهای مختلف ایران، عراق و عربستان، نشر یافت. عده‌ای به دفاع برخاستند، گروهی سکوت کردند و برخی دیگر با مطالعه‌ی آثار وی، حکم تکفیر را تأیید و اعلام نمودند. عده‌ای از عالمان و فقیهان که شیخ و پیروان عقاید او را تکفیر کردند، عبارت‌اند از: - حاج ملا محمد تقی قزوینی، معروف به شهید سوم؛ - آقا سید مهدی فرزند صاحب ریاض؛ - حاج ملا محمد جعفر استرآبادی؛ - آخوند ملا آقا دربندی، مؤلف کتاب اسرار الشهاده؛ - شریف العلماء مازندرانی، استاد شیخ انصاری؛ - آقا سید ابراهیم قزوینی، مؤلف کتاب ضوابط الاصول؛ - شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام؛ - شیخ محمد حسین، صاحب فصول. [۳۱]. البته گروهی، دشمنی با شیخ را روا نمی‌شمردند؛ از آن جمله فقیه نامدار حاج ابراهیم کلباسی بود. وی آسان فهم نبودن پاره‌ای از آراء و تعبیرات احساسی را، باعث سوء تفاهمات و تکفیرها می‌دانست و آرای احساسی را، در چارچوب عقاید امامیه، تلقی کرده، او را از علمای امامیه می‌دانست. برخی نیز جانب احتیاط را در پیش گرفتند. صاحب اعیان الشیعه معتقد است: «شیخ و پیروانش، شطحیاتی (نظیر شطحیات برخی از صوفیه) و سخنان معماگونه و خرافاتی دارند. کتاب شرح جامعه‌ی کبیره (که وی خود آن را دیده بود و خوانده بود) یکی از همین قبیل آثار است. مسلک اینان مایه‌ی ضلالت بسیاری از عوام الناس شده است. به ویژه آن که بیشتر فساد و گمراهی از ناحیه‌ی شاگردش سید کاظم رشتی است. سخنان و مطالبی که وی آورده است، بعید دانسته شد که خود شیخ قائل به آن باشد. [۳۲].

انحرافات عقیدتی شیخیه

تبیین و نقد و بررسی تمام عقاید و آرای کلامی شیخ احمد احساسی و شاگردان و پیروان او، در این مختصر نمی‌گنجد. پیش از بیان یکی از آرای «غلوآمیز» وی، متذکر می‌گردد وصف کلی اندیشه‌ی احساسی را می‌توان در این خلاصه کرد: «وی علوم و حقایق را به تمامی، نزد پیامبر و امامان می‌دانست و از دیدگاه او، حکمت - از که علم به حقایق اشیا است - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد». او معتقد است: «عقل آن گاه می‌تواند به ادراک امور نایل شود که از انوار اهل بیت علیهم‌السلام روشنی گیرد و این شرط در شناخت‌های نظری و عملی یکسان وجود دارد. درست است که اندیشه در اصول و معارف دین واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم‌السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل، در گرو نوری است که از ایشان می‌گیرد». [۳۳]. گرایش وی به امور باطنی شریعت، به گونه‌ای است که موضع اهل ظاهر را در اکتفا به ظاهر شریعت، نمی‌پذیرد و معتقد است: «تمسکش به اهل بیت علیهم‌السلام، در دریافت حقایق، سبب شده است که در بعضی از مسایل، با بسیاری از حکیمان و متکلمان، مخالف کند. از این رو، عقاید وی و پیروانش درباره‌ی «معاد و اطوار جسم»، «در معراج پیامبر اسلام»، «وجود امام عصر (عج)»، «مقام ائمه اطهار علیهم‌السلام»، «نیابت خاصه»، و «اعتقاد به رکن رابع» مورد اعتراض، و انکار و نقد اندیشمندان و فقیهان بزرگ قرار گرفت. اینک، ضمن اشاره به عقاید احساسی در باب «جایگاه امام در آفرینش»، نوشته‌های غلوآمیز وی را در این باره نقد خواهیم کرد.

جایگاه امام در آفرینش

احسائی در آثار خود، توجه زیادی به مباحث امامت داشته است که نمونه‌ی آن را در شرح مبسوط وی بر زیارت جامعه‌ی کبیره می‌توان دید. شاخص اندیشه‌ی او در این زمینه، توجه خاصی است که به جنبه‌های تکوینی مقام امام نشان می‌دهد؛ از جمله در بازگو کردن این عقیده که پیامبر صلی الله علیه و اله و امامان، برترین مخلوقات خداوند و واسطه‌ی فیض او هستند. وی آنان را علل اربعه‌ی کائنات (علت‌های فاعلی، مادی، صوری و غایی) معرفی می‌کند. در فلسفه‌ی ارسطویی و حکمت اسلامی، هر یک از این اقسام چهارگانه، گویای جنبه‌ای از نیازمندی پدیده به علت است. احسائی به استناد مضامین حدیثی، کمال هر یک از چهار جنبه‌ی علت را در وجود پیامبر صلی الله علیه و اله و امامان علیهم السلام نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که آنان «علل اربعه کاینات» اند. [۳۴]. به اعتقاد وی پیشوایان معصوم علیهم السلام واسطه‌ی فیض خدا هستند؛ یعنی، پس از آن که خداوند آنان را خلق کرد، ایشان به اذن و مشیت الهی، موجودات دیگر را آفریدند. معصومان علیهم السلام محل مشیت و اراده‌ی خداوند هستند و اراده‌ی آنان به اراده‌ی او است. از این رو، آنان علت‌های فاعلی موجودات جهان‌اند. [۳۵]. تنکابنی می‌نویسد: «بدانکه شیخ احمد «رساله» ای نوشته است در باب اینکه مصلی باید در «ایاک نعبد» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را قصد کند؛ زیرا که خداوند مجهول الکنه است و آن چه در ذهن در آید، مخلوق ذهن است؛ چنان که حضرت صادق علیه السلام را قصد کند؛ زیرا که خداوند مجهول الکنه است و مخلوق مثلکم مردود الیکم». پس باید «وجه الله» را اراده نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام است». [۳۶]. همو آورده است: «شیخ [احمد] می‌گوید: خلق کردن خداوند، عالم را و خلق کردن امام، عالم را مانند این آیه خواهد بود: (فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم) و ائمه علیهم السلام ید الله می‌باشند... چرا استبعاد در خالقیت ائمه می‌نمایند و حال اینکه «تبارک الله احسن الخالقین» گواه بر آن است که به جز خداوند، خالق دیگر هست و قول خدای تعالی در باب حضرت عیسی روح الله (و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر)، شاهد این معنا است و قول امیرالمؤمنین علیه السلام (أنا خالق السموات و الأرض) دلیل بر این مطلب است و این که اگر خداوند کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را به اذن او خلق نماید و قدرت آن داشته باشد، این دخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خدا است و مردم بیشتر اذعان به این معنا می‌کنند. همین تقریر را از این فقیر (تنکابنی) مؤلف کتاب «قصص العلماء» از حاج سید کاظم رشتی [از شاگردان شیخ احسائی و جانشین او] شفاها شنیدم، چون مدتی به مجلس درس او حاضر می‌شدم...». [۳۷]. تنکابنی، سپس نقدی بر این اعتقادات نگاشته است. [۳۸]. غیر از این دو مورد، مسایل دیگری شبیه این، در کتاب «شرح العرشیه» از سوی شیخ احمد احسائی مطرح گردیده است. [۳۹] البته اعتقاد به «خالقیت»، «رازقیت» و «حقیقت مشبه الله» بودن معصومان علیهم السلام به قدری مشهور است که بارها میان شیخیه و مخالفانشان، مناظره و نزاع گرفت و موجب تکفیر آنان گردید. به عنوان نمونه، گفت و گویی میان شیخ عبدالرحیم بروجردی، با حاج محمد کریم خان (پیشوای شیخیه‌ی کرمان) انجام گرفت. در این گفت‌وگو و مناظره، کریم خان گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: «انا خالق السموات و الارض»، شیخ عبدالرحیم به او گفت: «در آن عهد برخی حضرت علی را کافر می‌دانستند، مانند اهل شام. عده‌ای نیز او را خلیفه‌ی چهارم و گروهی او را خلیفه‌ی بلافضل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می‌دانستند. در چنین عصری چگونه ممکن است علی علیه السلام چنین ادعایی کرده باشد و مردم هیچ گونه عکس‌العملی نشان نداده باشند؟» و کریمخان سکوت کرد. [۴۰].

نقد و بررسی

در تاریخ فرقه‌ها و مذاهب کلامی از فرقه‌ای به نام «مفوضه» نام برده شده است. عقاید آنان، خلاف تعالیم دینی و نصوص کتاب و سنت اتفاق عام مسلمانان است. از آن جا که عقاید شیخیه در این بخش، همان عقاید «مفوضه» است، جهت تحلیل و بررسی، از تفویض و معانی مختلف آن و سپس تاریخچه‌ی اجمالی فرقه «مفوضه» و بالاخره برخورد ائمه علیهم السلام با «مفوضه» سخن خواهیم گفت.

تفویض و معانی مختلف آن

اشاره

«تفویض» در لغت، به معنای واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار است. [۴۱]. در اصطلاح علم کلام، عبارت است از: «اعتقاد به این که خداوند متعال، پس از آفرینش بندگان، آنان را به خود واگذاشت تا هر کاری که می‌خواهند بکنند؛ بدون اینکه در اعمال آنان، نقشی داشته باشد». البته آن چه مورد بحث ما است، تفویض در معنای دیگری، غیر از نزاع معروف معتزله و اشاعره در باب جبر و اختیار است. هم چنین غیر از اصطلاح «مفوضه» در باب «صفات خبری» است که معتقدانند: «صفاتمانند» مانند «ید» برای خدا ثابت است لیکن برای گرفتار نشدن در دام «تجسیم و تعطیل» و «تأویل» باید معنای آن را به خود خداوند واگذار (تفویض) کرد. از این رو، تفویض در احادیث شیعه، در معانی مختلفی وارد شده که مرحوم علامه‌ی مجلسی، آن‌ها را در شش معنا، جمع‌بندی کرده است که فهرست آن چنین است:

تفویض در امر دین

این نوع از تفویض، می‌تواند دو معنا داشته باشد: الف) خداوند، کلیه‌ی امور دین را به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم‌السلام واگذار کرده است، تا هر چه بخواهند، حلال کنند و هر چه بخواهند، حرام نمایند، بدون اینکه این احکام را از وحی بگیرند. مسلماً این معنا، با آموزه‌های صریح قرآن، مخالف است؛ چه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی هوا و هوس، سخن نمی‌گوید و هر چه می‌گوید، وحی است: (و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) [۴۲]. ب) خداوند، چون پیامبرش را به کمال رساند و آن حضرت صلی الله علیه و آله به مقامی رسید که جز حق و صواب را انتخاب نمی‌کرد؛ پس اختیار بعضی از امور (مثل تعیین مستحبات در نماز و روزه و...) را به او واگذار کرد و سپس آن حضرت را با وحی تأیید کرد. این معنا نادرست نیست و روایاتی در تأیید، آن وارد شده است. [۴۳].

تفویض اداره‌ی جامعه

به این معنا که امور اجتماعی مردم (مانند امور سیاسی، تعلیم و تربیت و امثال آن) از سوی خداوند متعال، به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم‌السلام واگذار شد و بندگان، به اطاعت از آنان مأمور شدند. این معنا با نصوص کتاب و سنت، سازگاری دارد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا)؛ آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما آورده [و به آن فرمان داده] در آن چه از آن نهی کرده، باز ایستید».

تفویض بیان علوم و احکام

به این معنا که هرگاه صلاح دانستند احکام را برای بندگان، بیان کنند و هرگاه مصلحت ندانستند، بیان نکنند تا وقت آن فرا رسد. بدیهی است یکی از لیست‌های بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله، تبیین و تشریح دین است که بنابر اعتقاد شیعه، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله این مهم برعهده‌ی امام معصوم علیه‌السلام تا ضمن بیان علوم دینی، از هر گونه تفسیر به رأی و تحریف جلوگیری گردد.

تفویض در کیفیت حکم

یعنی این اختیار، به آنان واگذار شده که در مسائل مختلف، طبق ظاهر شرع حکم کنند، یا از علم خدادادی خود استفاده کرده، آن را در کیفیت حکم لحاظ نمایند.

تفویض در بخشش

سرپرستی امر خمس، انفال و بعضی دیگر از امور مالی حکومتی، به آنان واگذار شده و این اختیار نیز به آنان داده شده است که در موارد مختلف، هر چه را صلاح دیدند به دیگران ببخشند، یا این که آنان را از بخشش محروم کنند. [۴۴].

تفویض در آفرینی

خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را آفرید و خلقت، روزی رساندن، تربیت، میراندن و زنده کردن بندگان را به آنان واگذار کرد. این مسأله ممکن است، به یکی از دو معنا باشد؛ الف) پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، همه‌ی این کارها را با قدرت و اراده‌ی خودشان - بدون هیچ دخالتی از سوی خداوند - انجام می‌دهند. این دیدگاه، کفری است صریح و ادله‌ی عقلی و نقلی، بر بطلان آن گواهی می‌دهند ب) خداوند، این کارها را، مقارن با اراده‌ی ایشان، انجام می‌دهد (مانند این که موسی اراده می‌کند و مقارن آن، خداوند عصا را تبدیل به مار می‌کند)، تا بدین وسیله، صدق و راست گویی آنان را به اثبات رساند. این معنا اگر چه عقلاً محال نیست؛ اما روایات رد «تفویض»، آن را مردود می‌شمارد؛ مگر در هنگام ظهور معجزات. [۴۵]. البته در همین موارد نیز استناد حقیقی فعل، به خداوند متعال است و آورندگان معجزه، به اذن و فرمان او کاری را انجام می‌دهند و در این گونه امور، خودشان را به جای «خالق» نمی‌گذارند. «تفویض» مورد نزاع، قسمت اول از معنای ششم است. گروهی از غلات، تفویض به این معنا را مطرح می‌کردند که به نام «مفوضه» شهرت یافتند. آنان همواره مورد انکار و اعتراض ائمه علیهم السلام و اصحاب آنان بوده‌اند. عالمان، فقیهان و متکلمان اسلام نیز آنان را طرد نموده، در زمره‌ی مشرکان و کافران قلمداد می‌کردند.

فرقه‌شناسی «مفوضه»

چنان که گذشت، «مفوضه» به کسانی اطلاق می‌شد که خلق، رزق، زنده کردن و میراندن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت داده، معتقد بودند: خداوند همه‌ی امور عالم را به آنان واگذار کرده است. این که «مفوضه» گروهی از «غلات» اند یا جدای از آن‌ها؛ چند دیدگاه مطرح است. در بخشی از روایات، مفوضه به عنوان گروهی جدای از غالیان قلمداد شده‌اند. در زمان ائمه علیهم السلام - به ویژه در زمان امام رضا علیه السلام - نوعاً از این گروه فراوان نام برده شده است. [۴۶]. در میان متکلمان و نویسندگان فرق و مذاهب، مفوضه - چه به شکل یک گروه مستقل یا گروهی از غلات - حکم یکسانی با غالیان دارند و بر آنان، حکم شرک و کفر جاری شده است. چه بسا بی‌اشکال باشد که گفته شود: «غلات مفوضه» به صورت مضاف و مضاف الیه، وصفی در زبان فارسی و وصف تبیینی در زبان عربی است. گواه این مدعا بخشی از زیارت حضرت حجت (عج) است که در آن آمده است: «الحمد لله الذی هدانا لهذا... و لم یجعلنا من المعاندین الناصبین و لا من الغلاة المفوضین...». [۴۷]. شیخ مفید (ره) مفوضه را جزء غالیان می‌داند؛ اما فرقی بین آنان و غلات دیگر قائل می‌شود؛ به این که مفوضه، اعتراف دارند که ائمه علیهم السلام حادث و مخلوق اند نه قدیم، اما با این حال آنان را خالق موجودات و رزاق آنان می‌دانند و مدعی اند که خداوند فقط آنان را خلق کرد. سپس کار خلقت جهان و همه‌ی کارهای آن را، به آنان واگذار کرد. [۴۸]. شیخ صدوق (ره) بدون آن که فرقی میان مخالفان مفوضه قائل شود، هر دو گروه را ذکر کرده و آنان را کافر و بدتر از یهود، نصارا و مجوس دانسته است. [۴۹].

نویسندگان فرق و مذاهب هم آورده‌اند: «مفوضه، اعتقاد دارند که خداوند واحد ازلی، شخص کاملی که بدون کم و زیاد بود، به جای خود گذاشت و تدبیر و خلقت عالم را به او واگذار کرد. این شخص، همان محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و بقیه‌ی ائمه هستند که در معنا یکی می‌باشند. آنان گمان می‌کنند که معرفت خدای قدیم ازلی، لازم نیست و باید محمد صلی الله علیه و آله را شناخت که خالق است که امر خلق به او واگذار شده است و او خالق آسمان‌ها و زمین، و کوه‌ها، انسان‌ها، جن و هر آن چه در عالم هست، می‌باشد». [۵۰]. یادآوری این نکته نیز لازم است که مفوضه، مخالفان عقاید خود را به نام «مقصره»؛ یعنی، کوتاهی کنندگان در معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام می‌شناختند و می‌گفتند: «چون آنان به این نکته نرسیدند که محمد خالق است و امر به او واگذار شده است، باید مراقب حلال و حرام باشند و اعمال مقرر در فقه اسلامی را انجام دهند که در حقیقت این اعمال: غل‌هایی است برای آنان، به منظور عقوبت آن‌ها در کوتاهی در معرفت». [۵۱].

نتیجه

«شیخیه» ادعاهایی را مطرح کرده‌اند که پیش از آن‌ها، گروه‌های دیگر از زمان ائمه علیهم‌السلام به بعد آن را مطرح کرده بودند و مورد تکفیر قرار گرفتند. چنین دیدگاه غلوآمیزی علاوه بر آن که خود گناه بزرگی است، زمینه‌ی پیدایش افکار دیگری (مثل ادعای الوهیت، تجلی ذات حق، و حلول حق تعالی در افراد و...) شده است.

مفوضه از دیدگاه پیشوایان معصوم

در پایان این گفتار جهت تبیین علت صدور حکم تکفیر شیخ احمد احسایی و پیروان وی، از سوی عالمان بزرگ آن عصر و نیز نتیجه‌گیری از مطالب گذشته بایسته است که موضع پیشوایان معصوم علیهم‌السلام را مطرح کنیم تا اتمام حجت و تذکری برای گروندگان به تفویض باشد و نیز با حفظ مقام و شأن پیشوایان دین، آنان را از هر گونه مقام الوهیتی منزّه داریم: ۱. امام صادق علیه‌السلام در رد کسانی که می‌گفتند: «ائمه رزق و روزی بندگان را اندازه‌گیری می‌کنند» فرمود: «به خداوند سوگند! ارزاق ما را جز خداوند، تقدیر و اندازه‌گیری نمی‌کند. من خود، به غذایی که برای خانواده‌ام احتیاج داشتم، سینه‌ام تنگ و فکرم مشغول شد تا این که رزق آنان را، تأمین کردم و نفسی را به راحتی کشیدم». [۵۲]. ۲. امام رضا علیه‌السلام وقتی که شنید برخی، صفات خداوند رب العالمین را به حضرت علی علیه‌السلام نسبت می‌دهند، بدنش لرزید و عرق از سر و رویش جریان پیدا کرد و فرمود: «منزه است خداوند! منزه است خداوند از آن چه ظالمان و کافران درباره‌ی او می‌گویند! آیا علی علیه‌السلام خورنده‌ای در میان خورندگان، نوشنده‌ای در میان نوشندگان، ازدواج کننده‌ای در میان ازدواج کنندگان و گوینده‌ای در میان گویندگان نبود؟! آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود، در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز می‌ایستاد و به سوی او، راز و نیاز می‌کرد؟ آیا کسی که این صفات را دارد، خدا است؟ اگر چنین است پس باید همه‌ی شما خدا باشید؛ چون در این صفات، با علی علیه‌السلام مشترک می‌باشید؛ صفاتی که همه آن‌ها، دلالت بر حدوث موصوف آن‌ها دارد». آن گاه در جواب پرسش راوی - که معجزات آن حضرت علیه‌السلام را دلیل غالیان برای الوهیت او ذکر کرده بود - فرمود: «اما معجزاتی که از او به ظهور رسیده، فعل خودش نبوده؛ بلکه فعل قادری بود که شباهت به مخلوق‌ها نداشت...». [۵۳]. ۳. از امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی غالیان و مفوضه سؤال شد؛ آن حضرت در جواب فرمود: «غلات، کافراند و مفوضه، مشرک». سپس هر گونه ارتباطی با آن‌ها - حتی کمک کردن به وسیله‌ی یک کلمه - را موجب خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت علیهم‌السلام دانستند. [۵۴]. ۴. امام رضا علیه‌السلام در حدیثی فرمود: «کسی که گمان کند، خداوند عزوجل کار آفرینش و روزی را، به حجت‌های خود (پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام) واگذار کرده است، قائل به تفویض شده و مشرک گردیده است». [۵۵]. ۵. و نیز از آن حضرت درباره‌ی تفویض سؤال شد، امام

در پاسخ فرمود: «خداوند متعال: امر دینش را به پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار کرد و فرمود: (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) [۵۶]؛ «هر آن چه را رسول به شما فرمان می‌دهد، برگیرید و از آن چه شما را باز دارد، باز ایستید»؛ اما امر خلق و رزق را به او واگذار نکرد». سپس با تصریح به آفریدگاری خداوند، آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی «روم» را یادآور شد، و بدین وسیله به شرک مفوضه اشاره فرمود. [۵۷]. مقام والای پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام، در عبودیت ذات حق تجلی پیدا کرده است. اشرف مخلوقات و افضل پیامبران، با وصف «عبده و رسوله» ستوده شده است. ما نیز باید آنان را به گونه‌ای بستیم که خودشان راضی باشند و از هر گونه غلو و زیاده‌روی پرهیز کنیم. گروه‌های زیادی در تاریخ اسلام، به «غلو» کشیده شده و از این طریق، به بیراهه رفته‌اند. شیخیه و شیخیگری، از این گونه بیراهه‌ها است که جمعی، در گرداب آن فرو رفته‌اند و به جای «توحید»، به «شرک» و «کفر» گراییده‌اند. افکار شرک آلود آنان، زمینه‌ساز پیدایش مدعیان دروغین نیابت خاصه‌ی حضرت ولی عصر (عج) گشته است. (چنان که سید کاظم رشتی مدعی آن بود) و برخی نیز در ادامه‌ی راه، ادعای «بابیت» و سپس «مهدویت» و «رسالت» را سر دادند (مانند سید علی محمد باب). بر همه‌ی ما است که با مراقبت، دوران‌دیشی و مطالعه‌ی مباحث غلو و غالیان [۵۸] مواظب باشیم به نام دفاع از اولیای الهی و خودسازی و تصفیه‌ی باطن، به چنین دام‌هایی گرفتار نیایم.

عقاید و آرای احسایی

اشاره

نشر عقاید احسایی، با اعتراض و انتقاد جدی و پیگیر عالمان بزرگ قرن سیزدهم هجری روبه‌رو شد. چون ذکر همه‌ی آرای وی در این سلسله نوشتار، میسر نیست، به ناچار، به اهم آن‌ها اشاره خواهیم کرد. پیش از آن، وصف کلی اندیشه‌ی احسایی را یادآور می‌شویم. نوشته‌اند: شیخ احمد احسایی، علوم و حقایق را، به تمامی، نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و امامان علیهم السلام می‌داند و از دیدگاه او، حکمت - که علم به حقایق اشیاء است - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد. او، معتقد است که عقل، آن گاه می‌تواند به ادراک امور نایل شود که از نور اهل بیت علیهم السلام روشنی گیرد و این شرط، در شناخت‌های نظری و عملی، یک سان وجود دارد. درست است که تعقل در اصول و معارف دین، واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل در گرو نوری است که از ایشان می‌گیرد. [۵۹]. شیخ احمد احسایی، در بسیاری از موارد، در تألیفات خود، مخصوصاً شرح زیارت جامعه‌ی کبیره می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم» و در برخی از موارد می‌گوید: «شفاها از او شنیدم». مراد او، از این عبارات، این نیست که در عالم بیداری از ائمه شنیده است، بلکه مرادش، چیزی است که در رساله‌ی جداگانه‌ای نوشته است. او می‌گوید، در آغاز کار، به ریاضت مشغول بودم. شبی، در عالم خواب دیدم که دوازده امام، در یک جا جمع بودند. من به دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: «مرا چیزی تعلیم کنید تا هر وقت که مشکلی روی داد، خواستم یکی از شما را در خواب ببینم، تا آن مشکل را پرسش کنیم، بتوانم.» آن جناب، اشعاری فرمود که بخوان. بیدار شدم. بعضی از اشعار را فراموش کردم. بار دیگر به خواب رفتم. باز همان مجمع و امامان را در خواب دیدم و آن ابیات را مداومت و مواظبت کردم تا این که از تأییدات ایزدی و الهام ربانی دانستم، مراد آن حضرت، مداومت در قرائت الفاظ آن اشعار نیست، بلکه باید به مضمون آن متصف شد. پس کوشش خود را به کار بردم و همت گماشتم و خود را به معانی آن متخلق و معتقد ساختم. هر زمانی که یکی از امامان را قصد می‌کردم، در عالم رؤیا، به دیدار او مشرف می‌گشتم و حل مشکلات مسایل را از ایشان می‌کردم. تا آن که مرا به دیار ایران گذر افتاد و با شاهنشاه قاجار و حاکمان، آمیزش شد. اعتباری یافتم. خوراک ایشان را خوردم پس از آن، حالت نخستین از من رفت. اکنون، کم‌تر، ائمه علیهم السلام را در خواب می‌بینم. [۶۰].

به راستی آیا با این ادعا، می‌توان سخن از عقاید گوناگون به میان آورد و جعل اصطلاح کرد! احساسی، بر آن است که تمسک‌اش به اهل بیت علیهم‌السلام در دریافت حقایق، سبب شده است که در برخی مسایل، با بسیاری از حکما و متکلمان، مخالفت کند. وی، در عین احاطه بر آرای حکما، مبانی فلسفی را تا آن جا پذیرفته است که از دید او با باطن تعالیم شریعت، در تعارض نباشد. در نتیجه، اصطلاحاتی هم که به کار برده است، در مواردی، با آن چه از این اصطلاحات در حکمت رایج فهمیده می‌شود، تفاوت دارد. شاید از همین رو باشد که برخی گمان کرده‌اند، آن چه در نظر عده‌ای، احساسی را بنیانگذار مکتبی بیرون از جریان مقبول امامیه نمایانده است. می‌تواند ناشی از دو عامل باشد، یکی، آسان فهم نبودن پاره‌ای از آراء، و دیگر، تندروی‌هایی از هر دو جانب مخالف و موافق او که گاه با شناخت لازم نیز همراه نبوده است. [۶۱]. این تعلیل، سبب نمی‌شود که هر عقیده‌ی خلاف واقع و ناموزون وی، مورد اعتراض قرار نگیرد و احیانا، آن دسته از عالمان بزرگ که به نقد و بررسی افکار وی پرداخته‌اند، به تندروی یا عدم فهم درست اصطلاحات به کار گرفته از سوی احساسی، متهم گردند. همان طور که پیش از این یادآور شدیم، نظریه‌ی «تفویض» و طرح «جایگاه امام در آفرینش» نکته‌ای نیست که فهم آن آسان نباشد، بلکه موضوعی است که پیش از وی، رواج داشت و از سوی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام مورد مذمت قرار گرفته است. علاوه بر آن، برخی از مدافعان احساسی، ضمن اعتراف به وجود تشابهات، در کلام احساسی، و توصیه به دیگران نسبت به اخذ محکمات کلمات وی، اظهار داشته است: ما نمی‌گوییم حتما کلام متشابه شیخ احساسی و یا دیگران را تأویل صحیح کنند. اگر چه وظیفه‌ی هر مسلمان، این است که گفته‌ی متشابه مسلمانان را تا هفتاد مرتبه تا آن جا که می‌تواند، توجیه کند و به محمل‌های صحیح حمل کند، ولی لااقل، آن متشابه را به محکمات کلام خود او برگرداند. [۶۲]. راستی، اگر سخنان هر نویسنده‌ای، تا هفتاد مرتبه توجیه گردد. هیچ مخالف و معاندی تمیز داده خواهد شد؟! با تذکارتی که گذشت، به پاره‌ای دیگر از آرای احساسی اشاره می‌شود:

معاد جسمانی

معروف‌ترین رأی احساسی، درباره‌ی کیفیت معاد جسمانی است. همین نظریه، دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما، از جمله ملا محمد تقی برغانی بود که گزارش آن را تنکابنی [۶۳] و دیگران آورده‌اند. احساسی، اصل «معاد جسمانی» را که در آیات قرآنی و احادیث مستفیض، بر آن تأکید شده، می‌پذیرد، اما تفسیر ویژه‌ای از جسم ارایه می‌دهد که مقبول دانشمندان مسلمان نیست. معنای متداول و عرفی معاد جسمانی، این است که آدمی، در حیات اخروی، مانند حیات دنیوی، دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است. بدن، در سرای آخرت، محشور گردیده و نفس، بار دیگر، به آن تعلق می‌پذیرد، و پاداش‌ها و کیفرها و لذات و آلامی که جنبه‌ی جزئی و حسی دارند و تحقق آن‌ها بدون بدن و قوای حسی امکان‌پذیر نیستند، محقق می‌یابد [۶۴]. احساسی، معاد جسمانی را به این معنا، نمی‌پذیرد و بر آن است که این نحوه‌ی فهم با آن چه از تغیر و تباهی در کالبد ظاهری می‌شناسیم، سازگار نیست و باید پاسخ را در حقیقت جسم انسانی جست و جو کرد. بحثی لغوی و حدیثی درباره‌ی «جسم» و «جسد» می‌آورد و توجه می‌دهد که معانی این هر دو واژه از آن چه به ذهن متبادر می‌شود، گسترده‌تر است. [۶۵]. بر این اساس می‌گوید، آدمی، دو جسد و دو جسم دارد: جسد اول، کالبد ظاهری ما است که از عناصر زمانی تشکیل یافته و از عوارض حیات دنیوی است، پیدا است که این جسد، در بردارنده‌ی حقیقت انسانی نیست؛ زیرا، در عین کاهش و افزایشی که در آن روی می‌دهد، حقیقت فرد و صحیفه‌ی اعمال او کاهش و افزایش نمی‌یابد. جسد اول، در واقع، به منزله‌ی جامه‌ای است که بر تن داریم. این جسد، در قبر، تجزیه و زوال می‌پذیرد و سرانجام به عناصر تشکیل دهنده‌ی خود در طبیعت باز می‌گردد. [۶۶]. آدمی را جسد دومی نیز هست به نام جسد هور قلبیایی [۶۷] که ویژگی‌های فناپذیر جسد اول را ندارد و در قیامت برانگیخته می‌شود. در حدیث آمده است که «طینت» آدمی، در قبر، به صورت «مستدیر» باقی می‌ماند. این طینت، همان جسد دوم است. معنای مستدیر ماندن آن، این است که هیئت پیکری و

ترتیب اندام‌ها را در دل خاک از دست نمی‌دهد. این جسد، مرکب از عناصر مثالی و لطیف زمین هور قلیا است که عناصری برتر از عناصر دنیا هستند. [۶۸]. جسد دوم، پیش از مرگ، در باطن جسد اول نهفته است و پس از زوال آن در خاک، خلوص یافته، در قبر برجا می‌ماند، اما به سبب لطافت‌اش، قابل رؤیت نیست. [۶۹]. مرگ آدمی، مفارقت روح از این دو جسد است و این مفارقت، با جسم اول صورت می‌گیرد که حامل روح در عالم برزخ است. جسم اول، جسمی است لطیف و اثیری که صورت دهنده‌ی آثار و قوای روح در حیات برزخی انسان است، همچنان که جسد مادی، صورت دهنده‌ی آثار حیات دنیوی او است. [۷۰] آن چه در همه‌ی این نشئات، هویت شخص را ثابت می‌دارد، جسم اصلی و حقیقی او است (جسم دوم) که جز در فاصله‌ی دو نفخه‌ی صور، از روح جدا نیست. [۷۱] با دمیدن نفخه‌ی نخست (نفخه‌ی صعق) جسم اول، از روح جدا می‌گردد و از میان می‌رود و آن چه پس از نفخه‌ی دوم (نفخه‌ی بعث) حشر می‌یابد، جسم دوم به همراه جسد دوم است. [۷۲]. احساسی، تأکید می‌کند که بدن اخروی انسان - که عبارت از مجموع جسم دوم و جسد دوم است - همان بدن دنیوی انسان است، با این تفاوت که بدن دنیوی، کثیف و متراکم است، اما بدن اخروی، از تصفیه‌های متعدد عبور کرده و لطیف و خالص شده است. وی، از همین جا نتیجه می‌گیرد که به معاد جسمانی معتقد است.

کالبد پیامبر و امامان در قبر

بر اساس مبنایی که احساسی درباره‌ی جسم و جسد، اختیار کرد، می‌گوید حکم تباهی کالبد در قبر، درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نیز صادق است، اما این کالبد، از جسم اصلی ایشان که در غایت لطافت است، جدا است و امری است عارضی که دیدار و استفاده‌ی خلق را از ایشان امکان‌پذیر ساخته است. زمانی که خداوند در ابقای صورت ملموس آنان، مصلحتی بیند، قالب خاکی با مرگ تجزیه می‌شود و از میان می‌رود. پس اگر در احادیث از بقای اجساد امامان علیهم السلام در قبر سخن رفته است، مقصود جسدی است بدون صورت عنصری، یعنی همان جسد هور قلیایی که این جسد تنها برای امامان دیگر قابل مشاهده است. [۷۳].

معراج پیامبر

همان گونه که ملاحظه شد، قول به جسد هور قلیایی در تفکر احساسی، تبیین‌کننده‌ی معاد جسمانی به شمار رفت و بر همین اساس، در نظام اعتقادی شیخیه، مبنای تبیین مسئله‌ی معراج پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته است. احساسی، معتقد بود که معراج جسمانی، طبق برداشت از ظاهر آیات و روایات و فهم متعارف مسلمانان، مستلزم خرق و التیام است و خرق و التیام نیز محال است. در نتیجه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در هر فلکی، جسمی متناسب با آن را داشتند. [۷۴]. البته، شاید سخن شیخ احمد احساسی در شرح جمله «مستجیر بکم» از زیارت جامعه، دلالت بر تجدید نظر و برگشت وی از نظریه سابق در باب معراج جسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، چنان که آورده است: ... و لهذا صعّد النبی صلی الله علیه و آله لیلۃ المعراج بجسمه الشریف مع ما فیه من البشریۃ الكثیفه و بثیابۃ التی علیه و لم یمنعه ذالک عن اختراق السماوات و الحجب و حجب الأنوار، لقله ما فیه من الکثافه، ألا تراه یقف فی الشمس و لا یكون له ظل مع أن ثیابه علیه کاضمحلالها فی عظیم نوریته و کذالک حکم أهل بیته علیهم السلام. در هر حال، این سخنان، مخالف قول مشهور و برداشت عمومی و عرفی از مسئله‌ی معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کیفیت زندگی ظاهری آن حضرت است.

زندگی و غیبت امام زمان

از دیگر آرای ویژه‌ی احساسی، آن است که وی درباره‌ی زندگی امام زمان علیه‌السلام معتقد است که آن حضرت، در عالم هور قلیا، به سر می‌برند و هر گاه بخواهند به اقلیم سبعة تشریف بیاورند، صورتی از صورت‌های اهل این اقلیم را می‌پوشند جسم و زمان و مکان ایشان، لطیف‌تر از عالم اجسام، و از عالم مثال است. و به جهت آن که نفس ایشان، حقیقت هر چیز را می‌بیند و از تخیلات و تصورات به دور است، پس بهشت را بنفسه، نه با صورت آن بهشت، می‌بیند. [۷۵]. علاوه بر آن، یکی از آثار مکتوب شیخ احمد احساسی، رساله‌ای است به نام حیاة النفس در باب اصول عقاید که به دست شاگردش، سید کاظم رشتی، به زبان فارسی ترجمه شد، در این کتاب از وجود مبارک امام زمان علیه‌السلام و تولد و نسب او و لزوم شناخت امام علیه‌السلام و عقیده به ظهور وی و... همانند آرای علمای معروف شیعه، سخن به میان آمده است. ولی اختلافاتی با اعتقادات شیعه وجود دارد. مثلاً، شیعه می‌گوید، امام دوازدهم، زنده است و با قالب جسمانی خود، مرور ایام می‌کند تا روزی که اراده کند و ظاهر شود، اما شیخی‌ها، با این عقیده مخالف هستند و می‌گویند، امام دوازدهم علیه‌السلام با قالب روحانی زنده است. آزادی او هم به دست خودش نیست، بلکه مانند سایر بندگان خدا، تقدیر و سرنوشت‌اش به دست ذات باری تعالی است. در تعقیب این نظریه، شیخیه می‌گویند، روح امام دوازدهم، قابل انتقال است و اکنون از بدن یک نفر به بدن دیگری منتقل می‌شود. به این طریق که وقتی قالب جسمانی از بین رفت، روح آن امام، به جای این که محو شود، مکان دیگری یعنی کالبد دیگری را برای خود انتخاب می‌کند و به این طریق زندگی‌اش را می‌گذراند و زنده است. [۷۶].

داوری پایانی

بخشی از عقاید قابل تأمل احساسی، ملاحظه شد و روشن گشت که آن‌ها، بر خلاف عقاید مسلم شیعه است. در عین حال، عده‌ای بر این عقیده‌اند که شیخ، مشکل عقیدتی نداشته است و آن چه را که به او نسبت می‌دهند، درست نیست. خوب است داوری پایانی در باب انحراف اعتقادی احساسی را از اسوه‌ی عارفان، آیت حق، سید علی آقا قاضی (.. - ۱۳۶۶ ه. ق) - استاد علامه طباطبایی، که می‌گفت، هر چه دارم از سید علی آقا قاضی دارم - بشنویم. وقتی از وی پرسیدند: «نظر شما درباره‌ی شیخیه چیست؟». قاضی فرمود: «آن کتاب شرح زیارت شیخ احمد احساسی را بیاور و نزد من بخوان.» او، آن کتاب را آورد و خواند. آقای قاضی فرمود: «این شیخ، می‌خواهد در این کتاب: ثابت کند که ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و همه‌ی کارها که ایجاد می‌شود، مربوط به اسما و صفات خدا است و اتحادی میان اسما و صفات با ذات خدا وجود ندارد. بنابراین، شیخ احمد احساسی، ذات خدا را مفهومی پوچ و بی‌اثر و صرف نظر از اسما و صفات می‌خواند، و این، عین شرک است. [۷۷]. وجود عقاید فاسد در میان نوشته‌های احساسی، نه تنها از سوی منتقدان مطرح بود، بلکه بعضی از کسانی که از وی اجازه روایت داشته‌اند، بی‌تمایل به نقد افکار او نبودند [۷۸] به عنوان مثال می‌توان از ملا محمد علی برغانی (۱۲۶۹ - ۱۱۷۵) فرزند ملا محمد ملائکه و برادر کهنتر شهید ثالث نام برد. وی پس از تحصیل در اصفهان و قم و عتبات، از درس عالمان بزرگ و نامدار، بهره برد و به اخذ اجازات روایی و اجتهاد نایل شده بود. او، سرانجام شیفته‌ی شیخ احمد احساسی شد و از او اجازه‌ی روایت گرفت. به دلیل گرایش به آرای احساسی، در ماجرای اختلاف پیروان احساسی با متشرعه و نیز در مجلس مناظره‌ی شهید ثالث با احساسی، میانجی‌گری کرد و از احساسی خواست تا رساله‌ای در تعدیل نظریات خود بنویسد. احساسی، این خواسته را اجابت کرد و رساله‌ای مشهور به «توبه نامه» نوشت، ولی این تلاش، ثمری نداشت. [۷۹].

سید کاظم رشتی جانشین احساسی

راهی که شیخ احمد احساسی آن را آغاز کرده بوده از سوی یکی از شاگردان‌اش تداوم یافت. آورده‌اند، شیخ احمد احساسی، از

میان شاگردان خود، یک تن را برای جانشینی خویش برگزید و او، سید کاظم رشتی بود. شیخ احمد، به سید رشتی بسیار احترام می‌کرد و تا او در مجلس درس حاضر نمی‌شد، به درس گفتن شروع نمی‌کرد. پس از وفات احساسی، پیروان وی، بی‌اختلاف کلمه، سید رشتی را نایب مناسب وی و پیشوایی خویش دانستند. حوزه‌ی درس و ریاست شرعی او، قوت گرفت و در مقابل فق‌های بزرگ عرب که در کربلا بودند و طریقه‌ی شیخی را پسند نمی‌کردند، حوزه و مقام خود را نگاهداری کرد و چون نماز جماعت‌ها در کربلا، بیش‌تر در حرم امام حسین علیه‌السلام و اطراف آن برپا می‌شد، طایفه شیخی که در احترام کردن قبور ائمه‌ی دین، غلو داشتند، در بالای ضریح حسینی، نماز نمی‌گذاشتند و آن مکان را فوق‌العاده تقدیس می‌کردند. مخالفان آنان، از روحانیان شیعه و پیروان آنان که در بالای سر ضریح امام حسین علیه‌السلام نماز می‌خواندند، در مقابل «شیخی»، «بالا سری» نامیده شدند. خلاصه، جمعی کثیر از فضلالی شیخی، در حوزه‌ی درس سید رشتی، حاضر می‌شدند و هر چه در آن حوزه گفته و شنیده می‌شد، روی تعلیمات شیخ احساسی بود، با تحقیقاتی که نایب مناب او از روی بسط اطلاعات و آشنایی به اصطلاحات اهل فن بر آن‌ها می‌افزود. دوره‌ی ریاست سید رشتی، شانزده سال طول کشید. طایفه‌ی شیخی، در همه جا، از روی تعلیمات شیخ احمد و حاج سید کاظم، معالم دین خود را به جای می‌آوردند و خود را از دیگر فرقه‌های شیعه ممتاز می‌دانستند. [۸۰]. سید رشتی، زمانی به جای استاد نشست که کم‌تر از سی سال سن داشت. وی، به سبب نطق و قلم و تصنیف و تألیف کتاب، عهده‌دار انتشار افکار استاد خود گردید. او، در تمام مدت پیشوایی خود، به ایران سفر نکرد و مرکز خود را همان عتبات عالیات قرار داد و از آن جا، با هند و ممالک عثمانی و حجاز، رابطه داشت. [۸۱].

شخصیت ابهام‌آمیز سید کاظم رشتی

بر اساس گزارش مورخان شیخیه، اجداد سید کاظم، اهل حجاز بوده و به خاطر شیوع بیماری طاعون، مجبور به هجرت شده‌اند و شهر رشت (در شمال ایران) را به عنوان وطن خویش برگزیده‌اند. سید کاظم، در همین شهر به دنیا آمده است. این مطلب را آقای هانری کربن هم گزارش کرده است. [۸۲]. برخی دیگر، هویت خانوادگی او را زیر سؤال برده، وی را به عنوان جاسوس «روس» معرفی کرده‌اند. درباره‌ی او گفته‌اند: وی، به طور مخفیانه، از طرف قیصر روس، برای ایجاد فتنه در بلاد عثمانیه فرستاده شد. او، اصلاً، مسلمان نبود. اهل قیس، (شهری در ویلادستوک) بود و بعداً، اسم‌اش را «کاظم» گذاشت و ادعا کرد که از اهل رشت است. [۸۳]. گرچه نمی‌توان با اسناد قطعی تاریخ، ادعای جاسوس بودن و بی‌هویتی وی را اثبات کرد، اما در بی‌اعتمادی و بدبینی عالمان بزرگ معاصرش نسبت به عقاید انحرافی او، جای هیچ‌گونه تردید نیست، علاوه بر آن که، نشر بسیاری از آرای باطل شیخیه، بدو منتسب است. [۸۴].

بدعت رکن رابع

از موضوعات جنجال برانگیز در عقاید شیخیه، اعتقاد به «رکن رابع» است. [۸۵]. اکثر، آن را به سید کاظم رشتی نسبت می‌دهند. مقصود از رکن رابع، آن است که در میان شیعیان، شیعه‌ی کاملی وجود دارد که واسطه‌ی فیض میان امام عصر (عج) و مردم است. آنان، اصول دین را چهار تا می‌دانند: توحید، معاد، امامت و رکن رابع. آنان، معاد و عدل را از اصول عقاید نمی‌شمارند؛ زیرا، اعتقاد به توحید و نبوت، خود، مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است، لزومی ندارد که این دو اصل را در کنار توحید و نبوت قرار دهیم. همان‌گونه که ملاحظه شد، این عقیده برخلاف عقاید شیعه است و مسلمانان، به طور عموم، معاد را از اصول دین می‌دانند. شیعه، به خاطر برداشت‌های ناصواب عده‌ای از متکلمان، به عدل الهی، اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. طرح «رکن رابع» موجب اختلاف و انشعاب شیخیه گردید و پس از اندکی، دستاویزی برای ادعای جدید به نام «بابیت»

شد. ادعای «باییت» از سوی یکی از شاگردان سید کاظم رشتی صورت گرفت که خود، سرآغاز فساد بزرگ میان مسلمانان به شمار می‌رود. در ادامه‌ی این نوشتار، ضمن اشاره به انشعابات فرقه شیخیه، از ادعاهای دروغین میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» که پس از وفات سید کاظم رشتی، مدعی جانشینی او شد، سخن خواهیم گفت و در باب ادعای باییت امام غایب و سپس ادعای نبوت او، مطالبی را عرضه می‌کنیم.

پاورقی

- [۱] ر.ک: معجم الفرق الاسلامیه، شریف یحیی الامین، ص ۱۴۹.
- [۲] فرهنگ فرقه‌های اسلامی دکتر محمد جواد مشکور، با مقدمه و توضیحات، کاظم مدیر شانه‌چی، ص ۲۶۶.
- [۳] دلیل المتحیرین، سید کاظم رشتی، ص ۱۱ - ۱۰.
- [۴] منابع عمده‌ی شرح حال شیخ احمد احسائی عبارت است از: الف) رساله‌ای کوتاه که وی به درخواست فرزند بزرگش محمد تقی نگاشته و در آن از سال‌های نخست زندگی و احوال درونی خود گفته است. ب) اثری است از فرزندش شیخ عبدالله. بخش‌هایی از کتاب «دلیل المتحیرین» شاگرد و مدعی جانشینی او سید کاظم رشتی که حاوی مطالبی است افزون بر دو مأخذ پیشین. در این گفتار، بخش‌هایی از مقاله‌ی آقای زین‌العابدین ابراهیمی که در دائره‌المعارف بزرگ اسلامی ذیل احسائی با استناد به مدارک و منابع مذکور آمده، استفاده شده است، چنان که مصادر دیگر هم مورد توجه قرار گرفت.
- [۵] میان «داغر» و پدرش رمضان، نزاعی در گرفت و «داغر» منطقه‌ی زندگی پدر را ترک گفت و در مطیرفی (یکی از روستاهای احساء) سکونت گزید. اجداد شیخ احمد، تا داغر چنین است: احمد بن زین‌الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر. ر.ک: شیخی گری بابی گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، مرتضی مدرس چهاردهی، ص ۷.
- [۶] ر.ک: شرح احوال شیخ احسائی، عبدالله احسائی، ترجمه‌ی محمد طاهر کرمانی، کرمان، سال ۱۳۸۷ ه ق، ص ۱۳۴ - ۱۳۳.
- [۷] همان، ص ۱۳۴.
- [۸] همان، ص ۱۳۶ - ۱۳۴.
- [۹] همان، ص ۱۴۱ - ۱۳۹.
- [۱۰] ر.ک: قصص العلماء، تنکابنی، ص ۳۵.
- [۱۱] ر.ک: شرح منظومه سبزواری، ج ۲، ص ۶۵.
- [۱۲] شرح احوال شیخ احمد احسائی، همان، ص ۲۳ - ۱۹.
- [۱۳] وی از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ ه ق سلطنت کرد.
- [۱۴] برای متن یکی از نامه‌ها ر.ک: فهرست کتاب مشایخ عظام، همان ص ۱۶۶.
- [۱۵] شرح احوال شیخ احمد احسائی، همان ص ۴۰ - ۲۶.
- [۱۶] دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶ ص ۶۶۲.
- [۱۷] همان، ص ۶۶۳ به نقل از: اجازات الشیخ احمد الأحسائی، حسین علی محفوظ، صص ۴۰ - ۳۷، نجف، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۱ م.
- [۱۸] همان، به نقل از: انوار البدرین، علی بحرانی، به کوشش محمد علی طبسی، نجف ۱۳۷۷ ه ق، ص ۴۰۷ - ۴۰۶؛ «چند اجازه»، احمد احسائی، ص ۱ و ۲، ۷؛ دلیل المتحیرین، سید کاظم رشتی، ص ۵۵ - ۵۱.
- [۱۹] ر.ک: فهرست کتب مشایخ عظام، ابوالقاسم ابراهیمی، کرمان، چاپخانه‌ی سعادت، ص ۱۱۵ و....
- [۲۰] ر.ک: «اللمعات» حسن گوهر، صص ۴۰ - ۳۹.

- [۲۱] انوار البدرین، همان، ص ۴۰۷.
- [۲۲] لباب الألقاب، حبیب الله شریف کاشانی، ص ۵۴ تهران، ۱۳۷۸ ه ق.
- [۲۳] ر.ک: الذریعه، ج ۱۱، ص ۱۸.
- [۲۴] فهرست تصانیف شیخ احمد الاحسائی، ریاض طاهر، ج ۱، ص ۲۹، کربلا، مکتبه الحائری العامه.
- [۲۵] مقدمه بر شرح زیاره، عبدالرضا ابراهیمی، ص ۲۴.
- [۲۶] چند اجازه همان ص ۱ و ۶.
- [۲۷] الذریعه، ج ۱، ص ۱۴۱؛ کشف الحجب و الأستار، اعجاز حسین کتوری، ص ۲۰، کلکته ۱۳۳۰ ه ق.
- [۲۸] ر.ک رساله فی ترجمه الشیخ علی نقی الأحسائی، علی حائری اسکویی (همراه عقیده الشیعه) صص ۹۶ - ۹۵، کربلا ۱۳۸۴ ه ق.
- [۲۹] ر.ک: فهرست کتب مشایخ عظام، همان، ص ۱۴۱.
- [۳۰] قصص العلماء، صص ۶۶ - ۳۰.
- [۳۱] همان، ص ۴۴.
- [۳۲] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰.
- [۳۳] ر.ک شرح زیاره الجامعه الکبیره، ج ۳، صص ۲۱۹ - ۲۱۷.
- [۳۴] ر.ک: شرح زیاره الجامعه الکبیره، ج ۳، صص ۶۵، ۲۹۸ - ۲۹۶؛ ج ۴، ص ۴۷ و ۴۸، ۸۰ - ۷۸؛ مجموعه الرسائل، ص ۳۲۳.
- [۳۵] همان.
- [۳۶] قصص العلماء، ص ۵۵.
- [۳۷] همان ص ۴۸.
- [۳۸] همان، صص ۵۰ - ۴۸.
- [۳۹] شرح العرشیه، ص ۳۲۴.
- [۴۰] برای توضیح بیشتر این قصه ر.ک: قصص العلماء، ص ۵۰.
- [۴۱] تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، ج ۵، ص ۷۱.
- [۴۲] نجم (۵۳)، آیهی ۳ و ۴.
- [۴۳] ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۱۲؛ ج ۳، ص ۳۴۴؛ ج ۱۰۱، ص ۳۴۲.
- [۴۴] ر.ک: همان، صص ۳۵۰ - ۳۲۶.
- [۴۵] ر.ک: همان صص ۳۵۰ - ۳۴۷.
- [۴۶] ر.ک همان ص ۳۳۷، ۲۲۸، ۲۷۳؛ ج ۴۴، ص ۲۷۱.
- [۴۷] همان، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳.
- [۴۸] مصنفات الشیخ المفید، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، صص ۱۳۴ - ۱۳۳.
- [۴۹] الاعتقادات، ص ۹۷.
- [۵۰] ر.ک المقالات و الفرق سعد بن عبدالله اشعری قمی، صص ۶۱ - ۶۰؛ مقالات الاسلامیین، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری ص ۱۴.
- [۵۱] ر.ک: المقالات و الفرق، همان، ص ۹۲؛ فرق الشیعه، نوبختی، ص ۹۳؛ و نیز کاربرد «مقصر» نسبت به عده‌ای از محدثان ر.ک:

- بحار الانوار، ج ۲۵، صص ۳۴۶ - ۳۴۵.
- [۵۲] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۰۱.
- [۵۳] همان، صص ۲۷۷ - ۲۷۶.
- [۵۴] همان، ص ۳۲۸.
- [۵۵] همان ص ۳۲۹.
- [۵۶] حشر (۵۹)، آیه ۷.
- [۵۷] همان، ص ۳۲۸.
- [۵۸] خوانندگان گرامی را به مطالعه‌ی کتاب تحقیقی «غالیان یا کاوشی در جریان‌ها و برآیندها نوشته‌ی نعمت الله صفری فروشانی توصیه می‌کنیم. چنان که ما در برخی مباحث از فصل دوم و سوم آن بهره گرفتیم.
- [۵۹] ر.ک: شرح الزيارة الجامعة الکبيرة شيخ احمد احسايي، به کوشش عبدالرضا ابراهیمی، ج ۳، صص ۲۱۹ - ۲۱۷، کرمان، ۱۳۵۵ ش، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴.
- [۶۰] شیخی گری، بابی گری، ص ۱۶.
- [۶۱] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴.
- [۶۲] حقایق شیعیان، حاج میرزا عبدالرسول احقاقی اسکویی ص ۱۴ - ۱۳ چاپخانه‌ی رضایی، تبریز، ۱۳۳۴ ش.
- [۶۳] ر.ک: قصص العلماء، ص ۴۳ - ۴۲.
- [۶۴] منشور عقاید امامیه، جعفر سبحانی، ص ۱۸۹، نشر مؤسسه‌ی امام صادق علیه‌السلام، چاپ یکم، زمستان ۱۳۷۶ ش.
- [۶۵] ر.ک: شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۴؛ شرح العرشیه، احمد احسایي، ج ۱، ص ۲۶۸ - ۲۶۷، کرمان، ۱۳۶۴ ش.
- [۶۶] شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷، ۲۹؛ شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۸۹.
- [۶۷] عالم هورقلیا، در یک تفسیر، همان عالم برزخی است که حد وسط میان عالم ملک (عالم مادی) و عالم ملکوت (عالم مجرد) است و نیز به آن «عالم مثال» می‌گویند. توضیحات بیش‌تر درباره‌ی «هورقلیا» را در شماره‌ی دوم همین فصلنامه، ص ۳۰۵ - ۲۹۷ بخوانید.
- [۶۸] ر.ک: مجموعه‌ی الرسائل الحکمیة، احمد احسایي، ص ۳۰۹ - ۳۰۸؛ کرمان، ۱۳۶۰ ش.
- [۶۹] وی در این باره آورده است: «... ان الانسان له جسدان و جسمان: فأما الجسد الأول فهو ما تألف من العناصر الزمانيّة. و هذا الجسد كالثوب يلبسه الانسان و يخلصه و لا لذّة له و لا ألم و لا طاعة و لا معصية... و أما الجسد الثاني فهو الحسد الباقي و هو طينته التي خلق منها... و هذا الجسد الباقي يهو من أرض هورقليا و هو الجسد الثاني الذي فيه يحشرون و يدخلون به الجنة و النار... شرح الزيارة، ج ۴، ص ۲۸ - ۲۵؛ شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۸۹.
- [۷۰] شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۹۱ - ۱۹۰؛ شرح الزيارة، ج ۴، ص ۳۰ - ۲۹.
- [۷۱] مجموعه‌ی الرسائل الحکمیة، ص ۱۱۱ - ۱۱۰.
- [۷۲] شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۳۰ - ۲۹ مجموعه‌ی الرسائل الحکمیة، ص ۳۱۰.
- [۷۳] شرح الزيارة الجامعة، ح ۳، ص ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹.
- [۷۴] شیخی گری، بابی گری، مرتضی مدرس چهاردهی، کتاب فروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- [۷۵] ر.ک: جوامع الکلم، شیخ احمد احسایي، رساله‌ی دوم، شیخیگری، بایبگری، ص ۷۴ (به نقل از سید محمد هاشمی کرمانی، مؤلف کتاب تاریخ و مذاهب کرمان).

- [۷۶] ر.ک: شیخی گری، بابی گری، ص ۴۱ (به نقل از «کنت دو گوینو» وزیر مختار اسبق دولت فرانسه در دربار ایران، در کتاب سه سال در ایران).
- [۷۷] ر.ک: بابی گری و بهایی گری، محمد محمدی اشتهاردی، ص ۳۵، کتاب آشنا، چاپ اول، بهار ۱۳۷۹؛ روح مجرد، علامه سید محمد حسین حسینی، ص ۴۲۶ و ۴۴۷.
- [۷۸] جریان شهادت آقا سید مهدی و شرف العلماء مازندرانی و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی و سید کاظم رشتی را مبنی بر وجود عبارات‌های کفرآمیز، در کتاب شیخی گری، ص ۱۹ و بررسی عقاید و ادیان، مصطفی نورانی اردبیلی، ص ۴۶۲، بخوانید.
- [۷۹] دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۲۰.
- [۸۰] شیخی گری، ص ۱۹۴.
- [۸۱] شیخی گری، ص ۸۸ - ۸۷.
- [۸۲] مکتب شیخیه، ص ۴۵ - ۴۴.
- [۸۳] ر.ک: الشیخیه، ص ۱۱۷ (به نقل از الاعتصام بحبل الله شیخ محمد خالصی، ص ۸).
- [۸۴] علامه سید محسن امین، در این رابطه می‌نویسد: «... الطائفة الشیخیة فی هذا الزمان معروفة و لهم مذاهب فاسدة و أكثر الفساد نشأ من أحد تلامذته السيد کاظم الرشتی و المنقول عن هذا السيد مذاهب فاسدة لا أظن أن يقول الشيخ بها...». (أعيان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰).
- [۸۵] ر.ک: بررسی عقاید و ادیان، ص ۴۶۶ - ۴۶۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

